



جهان تجدد جهان دینی نیست

از اینکه چنین مجلسی برای نقد و بحث در مطالب کتاب مهم آقای دکتر عبدالکریمی منعقد شده است، بسیار خوشوقتم. کتاب متضمن مطالب دقیق و افکار عمیقی است که نباید توقع داشت به آسانی فهمیده شود و در معرض سوءتفاهم قرار نگیرد. حدود ۶۰ سال پیش یکی از فیلسوفان نامدار حوزه فلسفه تحلیلی مقاله‌ای در نقد هوسرل نوشت که در زمره مشهورترین مقالاتی قرار گرفت که در زبان انگلیسی در باب پدیدارشناسی نوشته شده است. معمولاً میان فلسفه تحلیلی و فلسفه به اصطلاح قاره‌ای کمتر هم سخنی وجود دارد اما سخنانی که اینجا شنیدید به یک اعتبار تأیید مطالب آقای دکتر عبدالکریمی با زبان فلسفه تحلیلی بود شاید از زبان فلسفه تحلیلی آسان تر می‌توان شنید که عصر جدید عصر سکولاریزاسیون است. مسئله اینست که آیا بانی وضعی که برای دین پیش آمده است، کوپرنیک و کانت و فروید بوده اند یا اینها مظاهر عصر تجددند؟ به نظر من اینها مظاهرند نه اینکه آنچه آورده اند به وجود فردیشان تعلق داشته باشد.

درباره امر دینی چنانکه آقای دکتر عبدالکریمی از آن مراد کرده اند، ذکر بعضی نکات لازم است. در وهله اول توجه کنیم که قضیه قدری دشوار است و امکان پدید آمدن سوءتفاهم وجود دارد. مشکل دوم مربوط به اصطلاح امر دینی است که شاید شنونده و خواننده را پریشان کند. آقای دکتر عبدالکریمی توضیح داده اند که امر دینی به معنای اعتقادات و مراسم نیست بلکه در این تعبیر نظر به حضور امر قدسی و زندگی در ساحت قدس است. به عبارت دیگر به نظر ایشان دین به معنی شریعت و آداب و مناسک دینی وجود دارد اما جهان دینی رفته است. پس در نقد کتاب، بین «عالم دین» و «دین» باید تفکیک کرد. ادیان در همه جا هستند و پیروانی هم دارند، تجدد هم اعتقاد را آزاد گذاشته است. قضیه یا حادثه اینست که با ظهور و حضور تجدد جهان دینی غایب شده است. نمی‌دانم این قضیه غامض را با چه زبانی باید توضیح داد. ما معمولاً فکر می‌کنیم که جهان دینی مجموعه‌ای از آدم‌های صاحب اعتقاد و ملتزم به شریعت است ولی جهان و جامعه صرف مجموعه آدم‌ها و افراد نیست. فهم مشترک و خرد همگانی جامعه را مجموع افراد می‌داند ولی آیا حقیقتاً جهان مجموعه‌ای از افراد است؟ نسبت فرد با جهان چیست؟ اگر بتوانیم مسئله فرد و جمع را دریابیم، مشکل تا حدودی رفع و حل می‌شود. این مسئله

از مهم‌ترین مسائل فلسفه در عصر استیلای فردگرایی است. در اندیویدوالیسم گاهی کار به جایی می‌رسد که اختیار و قدرت نام و تمام برای فرد قائل می‌شوند، اگر چنین باشد دیگر عالم وجود ندارد و تنها افراد وجود دارند و اختیار کار جهان به دست آنهاست. ولی عالم متجدد یک نظم خاص فکر و عمل است نه اینکه بعضی اشخاص بر حسب اتفاق به نظری رسیده باشند و نظر آنها راهنمای زندگی شده باشد. البته تفکر در زبان آدمیان ظهور می‌کند اما ظهورش شرایطی دارد و اشخاص که مظهر تاریخ خویشند امتیازشان اینست که تیزبین تر از دیگرانند و سیر زمان را درک می‌کنند. اما از آنجا که افراد و اشخاص حافظ وضع زمانند و مثلاً اگر تجدد را نخواهند عالم تجدد نمی‌پاید ممکن است این گمان پدید آید که تجدد ساخته ذوق و مصلحت اندیشی اشخاص است و کسی یا کسانی آن را با طراحی مصلحت اندیشانه به وجود آورده اند؛ فلاسفه رنسانس تصمیم نگرفتند که جهان کنونی را بسازند بلکه جهانی در نظر آنان پدیدار شد که آزاد و بی‌مرگ بود و به نوعی بهشت زمینی شباهت داشت. این عالم چشم انداز تجدد بود و مردمی که در این جهان زندگی می‌کردند به سمت این چشم‌انداز حرکت کردند. چشم انداز تجدد را کوچک بینگاریم زیرا حتی علایق، رفتارها و کردارهای مردمان نیز توسط این چشم‌انداز معین و محدود می‌شود. اینکه آیا جهان تجدد بهترین جهان هست یا چه عیب‌ها دارد، مسئله ما نیست. اینجا بحث از اوصاف خاص تجدد است. ما نمی‌توانیم تجدد را رد و انکار کنیم اما اینکه کسانی گمان می‌کنند که بحث از اوصاف تجدد کاری خطرناک است و به رد آن می‌انجامد و از طرح آن آزرده می‌شوند، باید فکر کنند که مبادا به تجددپرستی مبتلی شده و از ابتلای خود خبر ندارند. مخالفت با موجودیت تجدد معنی ندارد اما تجددپرستی از آن بی‌معنی تر است. کسانی که می‌پذیرند این جهان را می‌توان از نقص‌ها و پیراست و به کمال برد، توجه کنند که تاریخ تجدد از ابتدا تضادها و فراز و نشیب‌ها داشته و با مشکلاتی درگیر بوده و راه سختی را پشت سر گذاشته است. البته جهان تجدد جهان ممتازی است و بخصوص ما که با نظم هر چند پریشان آن عادت کرده ایم نمی‌توانیم به راحتی آن را نفی کنیم. کاش می‌توانستیم به این امر خودآگاهی یابیم که گاهی تعلق شبه‌دینی به تجدد داریم و حق نقد آن را نمی‌دهیم. اکنون همه مردم جهان اعضای جهان متجددند و نمی‌توانند به چشم‌انداز آن بی‌اعتنا باشند و حتی اگر بخواهند به گذشته برگردند با نظر به همین چشم‌انداز برمی‌گردند و چه بسا که می‌خواهند با تکنولوژی امروز به گذشته بازگردند و اینکه آدمی در این جهان هر چه بخواهد می‌کند، وهم و داعیه‌ای بیش نیست.

جهان متجدد با دین چه نسبت دارد؟ می‌دانیم که دین اعتقاد و پرستش است اما اعتقاد و پرستش به اشخاص تعلق دارد و در جهان متجدد هم می‌توان آن را حفظ کرد. هر چند که این جهان، جهان دینی نیست. جهان‌های قبل از تجدد همه جهان دینی بود یعنی دین در روابط و مناسبات و افکار و سلیقه‌ها و خواست‌های مردمان حضور داشت. درست بگویم دین قانون حاکم در نظام زندگی بود. هر چند که مستبدان می‌کوشیدند آن را به نحوی دور بزنند. در دوره جدید دین وجود دارد اما در اعتقادات و در روح و ذهن مردمان عادات و مناسک دینی گروهی هم هست اما آنچه اکنون جهان را می‌گرداند نظم تکنیک و قانون بشری است و این همان سکولاریسم است. سکولاریسم یعنی دین وجود دارد اما امر اجتماعی و مجموعه اعتقادات فردی است. در این جهان افراد مردم ممکن است متشرع باشند اما قانون زندگی قانون جامعه خودبنیاد است حتی ما که در نظام سیاسی اسلامی زندگی می‌کنیم طرح‌ها و سوداهاپی در زندگی داریم و برای فرزندانمان آرزوهایی می‌پروریم که به جهان متجدد تعلق دارد. بنابراین باید توجه داشت که بحث کتاب «امکان امر دینی» اصلاً این نیست که دین وجود دارد یا ندارد و آیا باید دیندار باشیم یا نباشیم و البته نمی‌پذیرد که این جهان بر حسب تصادف یا بر اثر نفوذ اشخاص به سمت بی‌دینی رفته است بلکه بحث این است که دیگر دنیای دینی که در آن همه چیز را آیت حق می‌دانستند، وجود ندارد و همه مردم جهان را یک شیء طبیعی می‌دانند و از قانونی که خود می‌گذارند پیروی می‌کنند.

گاهی ما چندان سیاست اندیش می‌شویم که تفاوت میان استبداد قدیم و جدید را هم از یاد می‌بریم و

فراموش می کنیم که مستبدان قدیم صرفاً حاکمان سیاسی بودند اما قانون حاکم بر زندگیشان دین بود. حکام قدیم به شیوه زندگی مردمان کاری نداشتند. حکومت های جهان جدید صرفاً به کار لشکر و باج و خراج و حکومت بر افراد اکتفا نمی کنند بلکه خود را قانون جامعه یا قانونگذار آن می دانند. جامعه خودبنیاد از لوازم و آثار جهان متجدد است. فرد و جمع هم هرگز در تفکر سابق نبوده و در جهان تجدید مسئله شده است. افراد در جهان قدیم بیشتر تکلیف و وظیفه داشتند و دخالتشان در کار قدرت بسیار اندک بود. به این جهت فردیتشان هم جلوه ای نداشت و مطرح نمی شد. اکنون با طرح آزادی فرد می پندارد که همه کاره جهان است اما افرادی که کارهای بزرگ می کنند و آثار مهم پدید می آورند مظاهر زمان خویشند یعنی گرچه فرد و جمع یکی نیستند. جداکردنشان از یکدیگر بی معنی و غیر ممکن است. اگر در قدیم سامان بخش زندگی دین بود، در تجدید نظم اجتماعی خودبنیاد پدید آمد و این نظم مستقل و بیرون افراد و حاکم بر آنان است. افراد اختیار دارند اما با فهمی که به زمان و زیانیشان تعلق دارد و در نسبت با جمع قضایا را درک می کنند و متناسب با آن به عمل می پردازند. زندگی ما زندگی در معیت است، ما با دیگران «این چیزی که هستیم» می شویم و فهمان در نسبت با دیگران و جهان تحقق پیدا می کند. انسان بدون نسبت، و بی تعلق به جهان خاص معنی ندارد. هر چند که جهان انسانی ممکن است پرآشوب یا آرام باشد. ممکن است این سخن را به انکار مسئولیت فردی حمل کنند. فرد وجود دارد و مسئول است و نمی تواند از اختیار و آزادی بی بهره باشد اما او در عین تعلق و بستگی آزاد است. آنچه در جامعه ها متفاوت می شود تعلق است و با تعلق ها آدمیان متفاوت می شوند. آقای دکتر عبدالکریمی کار مهمی کرده است که حتی اگر سوءتفاهم های بزرگ در فهم آن پدید آید نباید چندان نگران بود. من پیش بینی می کنم که کسانی بگویند نویسنده روش علمی را رعایت نکرده یا به فلسفه و فیلسوف خاصی توجه دارد. فلسفه را با میانی و میدانی علوم هر چه باشد و مخصوصاً با فهم همگانی نمی توان نقد کرد. کسانی هم که می گویند این حرف ها هیدگری است، توجه کنند که هیدگری بودن نه حسن سخن است و نه عیب آن. آنها اگر می توانند سخن را نقد کنند ولی نقد این نیست که بگویند چرا با روش علمی پژوهش نشده است. فلسفه با علم تفاوت دارد و از روش های علم پیروی نمی کند. این هم که فکر را به یک گروه وهمی منتسب کنیم نه درست است و نه با اخلاق علم و پژوهش مناسبت دارد سخنی در حد نزاع های عادی و روزمره مردمان کوچه و بازار است. از اینها که بگذریم می توان حدس زد که دیندار و معتقد به دین بگوید اکنون دین در وضعی بهتر از همیشه قرار دارد و افق قدسی هم همیشه باز است و انکار آن درست نیست. لابلای و بی اعتقاد به دین هم نویسنده را متهم و ملامت کند که با اظهار درد غربت در عالم سکولاریزه می خواهد عهد دینی تجدید شود ولی همه بحث در وصف جهان تجدید است نه اینکه مطالب به قصد ردّ و انکار یا نفی و اثبات نوشته شده باشد.

کتاب آقای دکتر عبدالکریمی در نفی و انکار حقیقت دین نیست و نویسنده خود اهل شریعت است؛ و اگر می گوید ساحت قدس پوشیده شده است، حکم انشائی نمی کند و از باید و نباید نمی گوید. ایشان با اشاره به یک امر وجودی تذکر می دهد که نسبت تجدید با دین را دریابیم و بدانیم که در چه جهانی زندگی می کنیم. البته در فصولی از کتاب از دین هم به نحوی دفاع شده است که شاید کسانی به آن خرده بگیرند که از مدار فلسفه بیرون رفته است. به نظر من چنین نیست اما این بحث را به وقت دیگر باید موکول کرد. مثلاً در مقاله ای که در باب نظریه رؤیاهای رسولانه است، از وحی دفاع می کند، پیداست که مدافع وحی دین را نفی نمی کند.

بار دیگر تکرار می کنم که منتقدان این کتاب توجه داشته باشند که بحث در باب ماهیت دین و وجود اعتقادات دین نیست پس لزومی ندارد که از ماهیت دین دفاع کنند زیرا بحث در وجود جهان دینی است. اگر فهم جهان مستقل از اشخاص و افراد دشوار است و بدون سیر از فطرت اول به فطرت ثانی نمی توان به آن رسید. باید به فهم بیشتر توجه کنیم. اگر وجود عالم و تعلق آدمیان به آن را تصدیق کردیم، تفاهم با نویسنده این کتاب آسان خواهد شد. کردیم، تفاهم با نویسنده این کتاب آسان خواهد شد.